

بررسی ماهیت حقوق همبستگی: حقوق جمعی یا مردمی

محمدعلی صلح‌چی* - رامین درگاهی**

(تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۶)

چکیده

تلاش‌های علمای حقوق بشر، موجب دسته‌بندی حقوق بشر بر اساس نظریه‌ی «نسل‌های حقوق بشر» شد. این نسل‌ها عبارتند از: نسل اول حقوق بشر یا حقوق منفی؛ نسل دوم حقوق بشر یا حقوق مثبت و نسل سوم حقوق بشر یا حقوق همبستگی، که با عنوان حقوق جمعی نیز از آن یاد می‌شود. با توجه به این موضوع، عده‌ای آن را حقوق متعلق به جمع می‌دانند. در مقابل؛ عده‌ای معتقدند که جمع نمی‌تواند صاحب حقوق شود. با انتقاداتی که از نسل سوم حقوق بشر شده است برخی آن را حقوق نمی‌دانند بلکه مجموعه‌ای از اخلاقیات یا ارزش‌های جهانی می‌دانند و برخی نسل سوم حقوق بشر را به دلیل نارسایی نسل‌های اول و دوم، ضروری می‌دانند. با این حال ماهیت نسل سوم حقوق بشر هنوز زیر سوال است. در این مقاله سعی شده است علاوه بر تبیین مفهوم نسل سوم حقوق بشر، نقدهای وارد بر این نسل از دیدگاه علمای حقوق بشر مورد مطالعه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، نسل‌های حقوق بشر، حقوق همبستگی، حقوق جمعی، نسل سوم حقوق بشر

Email: solhchi@yahoo.com

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق دانشگاه تهران (نویسنده‌ی مسئول)

Email: dargahi@ut.ac.ir

مقدمه

ریشه‌های تاریخی "حقوق بشر" را می‌توان در یونان باستان و حقوق رم باستان با صبغهی حقوق فطری یافت، اما وجود دکترین حقوق بشر به صورت نظام‌مند، قدمت زیادی ندارد و قبل از قرن ۱۷ میلادی وجود نداشت. لاک^۱ می‌گوید که افراد به عنوان انسان دارای حقوقی مشخصی هستند، زیرا این حقوق جزو حقوق فطری هستند و قبل از وجود قرارداد اجتماعی^۲ و ورود به جامعه‌ی مدنی - که فرد حق اعمال و اجرای این حقوق طبیعی را به دولت واگذار می‌نماید و نه خود حقوق را - نیز وجود داشته‌اند. تأثیرات عقاید لاک و دیگر متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ بر جهان غرب را می‌توان در اعلامیه‌ی استقلال امریکا ۱۷۷۶ و اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند فرانسه ۱۷۸۹ دید (Burns, 1984: 317-319, Kooijmans, 1990: 258-260). به‌طور کلی پذیرفته شده است که نظریه‌ی جدید حقوق بشر از جان لاک نشأت گرفته است؛ کسی که آن را به عنوان عکس‌العمل به دیدگاه «هابز» در خصوص دولت «لویاتان»^۳ مطرح کرد (L. Kiihnhardt, 1987: 71). «لاک» همانند «هابز» شکل‌گیری دولت‌ها را در چارچوب قرارداد اجتماعی تشریح می‌کند، که بر طبق آن، افراد دولت‌ها را تأسیس می‌کنند تا خود را از خطرات و ناامنی‌های موجود در کشوری که در آن زندگی می‌کنند، محافظت کنند. وی بر خلاف هابز معتقد است که در نتیجه‌ی قرارداد اجتماعی، فرد به‌طور کل در دولت مضمحل نمی‌شود، بلکه از برخی حقوق مشخص برخوردار می‌گردد که دولت اجازه ندارد آن‌ها را نقض کند. اگر دولت این حقوق را نقض کند بر خلاف اختیاراتی عمل کرده که به وی اعطا شده است (Sabine, 1973: 528). این مفهوم، که حقوق بشر حقوق «پیش از دولت»^۴ است، هنوز در قوانین اساسی برخی از کشورها از جمله هلند منعکس است. می‌توان گفت دیدگاه «لاک» مبتنی بر دیدگاه قدیمی‌تری است مبنی بر این که فرد وسیله‌ای برای منفعت دولت نیست، بلکه دولت برای نفع فرد شکل می‌گیرد. هم‌چنان که در اعلامیه‌ی استقلال هلند^۵ در سال ۱۵۸۱ مطرح شده که دولت

1. John Locke

2. Social Contract

۳. «لویاتان» عنوان اثر فلسفی «تامس هابز» فیلسوف انگلیسی است که در ۱۶۵۱ به زبان انگلیسی در لندن انتشار یافت. تامس هابز در این کتاب می‌گوید انسان با خشونت، همسو و همراه است و دست از جنگ و ستیز برنمی‌دارد و به همین دلیل به سرور و رهبری که به او امر و نهی کند (لویاتان، یک هیولا و غول عظیم الجثه‌ای است که از دریا سَرک می‌کشد) نیاز دارد و برای پایان دادن به جنگ و خشونت، چاره‌ی کار این است که به «دولت قدرتمند» تن دهد و الزاماتش را بپذیرد (برای مطالعه‌ی بیشتر رک: هابز، ۱۳۸۰).

4. Pre-state

5. Dutch Acte van Verlatinghe (The Dutch Declaration of Independence)

باید فرصت پیشرفت کامل را برای فرد فراهم و کرامت بشری وی را شناسایی کند (Kooijmans, 1990: 317-319).

دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم حاکی از تغییر در جهت حمایت از حقوق بشر تحت حقوق بین‌الملل است. قبل از پایان جنگ جهانی دوم، که نقطه‌ی عطفی برای بین‌المللی شدن حمایت از حقوق بشر بود، رابطه‌ی افراد با دولت‌ها تابع حقوق بین‌الملل نبود (Craven, 1995: 6; Harris, 1998: 624-626)، اما از آن زمان به این سو، معاهدات متعددی در زمینه‌ی حقوق بشر در سطح منطقه‌ای و جهانی تصویب شده‌اند.^۱ امروزه بدون شک حقوق بشر بین‌الملل بخش ضروری و لازم از بدنه‌ی حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود.

بنابراین توسعه‌ی حقوق بشر در گذشته را می‌توان این گونه خلاصه نمود:

الف) پیدایش نظری

ب) درج در متون قانونی

ج) بین‌المللی شدن حمایت از حقوق بشر، که به حمایت از حقوق بشر در سطح بین‌المللی مانند سطح ملی می‌پردازد (برای مطالعه بیشتر ر.ج. به: Denters 1992: 61-82).

امروزه توسعه‌ی حقوق بشر دو بُعد دیگر نیز دارد؛ نخست، افزایش حمایت از حقوق موجود در تمام سطوح، از جمله سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی از طریق قانون‌گذاری، تفسیر مفاد معاهدات حقوق بشر توسط نهادهای ناظر، تقویت نظام اجرایی، تصویب پروتوکل‌های الحاقی و فعالیت‌های سازمان‌های مردم‌نهاد. دومین بُعد از توسعه‌ی حقوق بشر در جهان معاصر توسعه و گسترش تعداد این حقوق است. در واقع، در نظام حقوق بشر - که هنوز در مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی خود قرار دارد - سعی شده است تا بر اساس نیازهای در حال تغییر و فزآینده‌ی بشر، حقوق جدیدی به لیست قدیمی افزوده شود. این امر موجب پویایی و توسعه‌ی حقوق بشر می‌شود، اما نمی‌توان هر ادعایی را جزو این حقوق قرار داد.

تلاش‌هایی که جهت افزودن حقوقی جدید به حقوق بشر صورت گرفته، بحث‌های بسیار زیادی را برانگیخته است. از یک سو؛ برخی از آن حقوق، مشخصه‌های حقوق بشر فعلی را

۱. از جمله مهم‌ترین این اسناد در سطح بین‌المللی عبارتند از: اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی ۱۹۶۶، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹، کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بیرحمانه، غیر انسانی یا ترذیلی ۱۹۸۴، کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ و اعلامیه‌ی اسلامی حقوق بشر ۱۹۹۰؛ در سطح منطقه‌ای: کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ۱۹۵۳، کنوانسیون امریکایی حقوق بشر ۱۹۶۹، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها ۱۹۸۱

دارند و مرتبط با حداقل یکی از حقوق‌های بشر موجود است.^۱ از سوی دیگر؛ نسل سوم حقوق بشر^۲ یا حقوق همبستگی^۳ به عنوان دسته‌ی جدیدی از حقوق بشر ارائه شده‌اند^۴ و مخالفت‌هایی با این حقوق صورت پذیرفته است. به علاوه، در کنار نظرات مخالف و موافق نسل سوم حقوق بشر، نظرات متناقضی از سوی طرف‌داران آن در خصوص لیست این دسته‌ی جدید از حقوق بشر، مفاد، ماهیت و موضوع آن‌ها مطرح شده است که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

نکته‌ی مهم در این خصوص این است که افزایش حقوقی که به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شوند، به طور کلی ایده‌ی وجود حقوق بشر را تضعیف می‌کند. از طرف دیگر، مخالفت همیشگی با ابراز عقاید و حقوق جدید، می‌تواند نتیجه‌ی مشابهی داشته باشد و حتی منجر به جلوگیری از تحول تدریجی مفهوم حقوق بشر شود.

«کارل واساک»^۵، که همراه با «کبا امبای»^۶ ایده‌ی نسل سوم حقوق بشر را مطرح ساخت، در پی توجیه سه نسل حقوق بشر با استفاده از اصول یا شعارهای مشهور انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) (آزادی، برابری و برادری)^۷ بوده است. او اظهار می‌دارد که؛ نسل اول، یعنی حقوق سیاسی و مدنی، مبتنی بر اصل آزادی‌اند؛ نسل دوم، حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی مبتنی بر برابری؛ و نسل سوم، حقوق همبستگی مبتنی بر اصل برادری است. وی از نسل اول به عنوان حقوق منفی یا حقوق سلبی یاد می‌کند؛ یعنی دولت هیچ تعهد ایجابی در خصوص تحقق این حقوق ندارد. نسل دوم یا همان حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی، حقوق مثبت یا ایجابی هستند و دولت و مقامات آن ملزم به انجام تعهداتی برای تحقق آن هستند. با این وجود، هر چند تفاوت مذکور بین این دو دسته از حقوق و دسته‌بندی کردن آن‌ها می‌تواند از لحاظ تئوریک جالب باشد، اما در عمل ممکن است موجب حمایت کمتر از حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی شود. علاوه بر این، بسیاری از نویسندگان به درستی تأکید می‌کنند که تفاوت میان

۱. به عنوان مثال، حق بر غذا می‌تواند مرتبط با حق بر حیات باشد (A/37/40, at 93-94).

2. Third Generation Human Rights

3. Solidarity Rights

۴. حقوقی که «وستون» به عنوان حقوق نسل سوم در مقاله‌ی خود ارائه کرده است عبارتند از: (۱) حق بر تعیین سرنوشت سیاسی-اقتصادی و فرهنگی؛ (۲) حق بر توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی؛ (۳) حق سهیم شدن در کسب منفعت از میراث عمومی بشر؛ (۴) حق بر صلح؛ (۵) حق بر محیط زیست سالم و (۶) حق نجات و رهایی بشر دوستانه از بلایا (Burns, 1984: 266).

5. Karel Vasak

6. Keba M'baye

7. Liberty, Equality and Fraternity

حقوق سیاسی و مدنی از یک سو و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر، اساساً نظری، تخیلی و تسهیل بیش از حد این مفاهیم است (Shue, 1996:51-60; Craven, 1995: 7-16; Donnelly, 2003:28-45). در نهایت، «واساک» بیان می‌دارد که نسل سوم حقوق بشر مبتنی بر برادری یا همبستگی است. این حقوق جمعی یا گروهی^۱، در برابر حقوق نسل اول و دوم- که از نظر ماهوی حقوق فردی محسوب می‌شدند- قرار می‌گیرد. از نظر وی، این حقوق پاسخی به پدیده‌ی همبستگی متقابل جهانی^۲ است.

ویژگی اساسی حقوق نسل سوم این است که آن‌ها صرفاً با تلاش همه‌ی عوامل اجتماعی؛ یعنی افراد، دولت‌ها، انجمن‌های عمومی و خصوصی و جامعه‌ی بین‌المللی، تحقق خواهند یافت (Vasak, 1977, Vasak, 1979). (برای مطالعه‌ی بیشتر رک: لوسین زهادی، ۱۳۸۴: ۱۲۹-۹۵؛ ساعد وکیل و عسکری، ۱۳۸۳: ۵۰-۳۳؛ مسائلی، ۱۳۷۱: ۱۶۶) وی اعتقاد دارد، که نیاز است تا بر خطری که در تئوری سنتی حقوق بشر وجود دارد؛ یعنی نارسایی در حقوق بشر نسل‌های اول و دوم، فائق آییم، از این‌رو حقوق جدید ضروری است. این حقیقت نباید نادیده گرفته شود که فرد نمی‌تواند بدون مشارکت در زندگی اجتماعی رشد کند و زندگی ارزشمند همه‌ی انسان‌ها؛ به برادری، مانند برابری و آزادی نیازمند است. علاوه بر این، همبستگی متقابل جهانی (که به سرعت در حال بوجود آمدن است) برای پاسخ‌گویی، نیازمند این حقوق جدید است، اما مسئله‌ی قابل طرح این است که حقوق نسل سوم و یا حقوق همبستگی، حقوق جمعی است و یا ماهیتی فردی دارد؟ (Wellman, 2000: 640).

ادبیات حقوق موجود در ایران در زمینه‌ی نسل‌های حقوق بشر، به ویژه نسل سوم حقوق بشر، علاوه بر این که بسیار اندک است، صرفاً ترجمانی از مفهوم حقوق بشر بوده و توجه چندانی به تبیین و نقد مفاهیم نسل سوم حقوق بشر و مسائل پیرامونی آن نشده است.

در این مقاله سعی بر آن است تا علاوه بر بررسی این که آیا نسل سوم حقوق بشر می‌تواند به حمایت از حقوق بشر به‌طور کلی کمک کند یا خیر، به بررسی نسل سوم حقوق بشر و مسائل بحث‌برانگیز در خصوص مفهوم نسل، حقوق جمعی و مردم نیز بپردازیم. در نهایت، بررسی خواهیم کرد که آیا وجود نسل سوم- که ماهیتی جمعی دارد- بر خلاف نسل اول و دوم- که ماهیتی فردی دارند- ضرورت دارد یا خیر؟

1. Collective/ Group Rights
2. Global Interdependence

الف) مفهوم و ماهیت حقوق همبستگی

برای بررسی مفهوم و ماهیت حقوق همبستگی، نیاز است تا ابتدا به بررسی مفهوم حقوق جمعی، حقوق مردم و... بپردازیم. در این قسمت به بررسی مفهوم نسل، حقوق جمعی و حقوق مردم و ذکر نظرات متفکران برجسته در این زمینه و تعریف‌های ارائه شده خواهیم پرداخت.

۱- مفهوم «نسل»

در خصوص به کارگیری اصطلاح «نسل» برای تمایز میان حقوق بشر، انتقاداتی بر مبنایهای مختلفی بیان شده است. اولین انتقاد از منظر زبان شناختی طرح شده است (Alston, 1982: 316; Flinterman, 1990: 75-76). تعریف معمول واژه‌ی «نسل»، این معنا را به ذهن متبادر می‌سازد که یک نسل جایگزین نسل قبلی می‌شود، لذا هر نسل می‌تواند از بین برود و نسل جدید جایگزین آن شود. واژه‌ی «نسل» هم‌چنین این واقعیت را یادآور می‌شود که حتی اگر نسل قبلی کماکان وجود داشته باشد، قابل استفاده در حال حاضر نخواهد بود و نسل جدید بهتر و توسعه یافته‌تر است. با این حال، این وضعیت در زمینه‌ی حقوق بشر به طور کامل متفاوت است و حمایت از حقوق مدنی و سیاسی (نسل اول) و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی (نسل دوم) بسیار مهم‌تر از گذشته شده است و هرگز حقوق دیگری جایگزین نسل‌های قبلی نشده‌اند و بر خلاف مفهوم نسل، حقوق نسل اول نسبت به نسل‌های بعدی (در دو سطح ملی و بین‌المللی) از حمایت مؤثرتری برخوردارند و با وجود این که به عنوان نسل اول از آن‌ها یاد می‌شود، پیشرفت و تحول این نسل نسبت به نسل‌های بعدی بیشتر است.

از سوی دیگر، رویکرد تاریخی به تحول حقوق بشر نیز نمی‌تواند نسل‌های حقوق را توضیح دهد و توجیه کند. «لاک» در کتاب معروفش، «دو رساله در باب حکومت مدنی»^۱ سه اصل حقوق فطری بشر را شناسایی می‌کند؛ حیات، آزادی و مالکیت. آنچه مردم از طریق قرارداد اجتماعی به دولت واگذار نموده‌اند حقوق نبوده‌اند، بلکه حق اعمال و اجرای آن حقوق فطری بود (Locke, 1988:30-35). بدیهی است که حق مالکیت یک حق اقتصادی است (Craven, 1995: 11). به همین نحو، اسناد قرن هجدهم، به طور مثال؛ اعلامیه‌ی حقوق بشر فرانسه و آمریکا خود را صرفاً به حقوق مدنی و سیاسی محدود نمی‌کنند. اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) حق بر حیات، مالکیت، امنیت و حق مقاومت در برابر ظلم^۲ را در ماده‌ی ۲ به

1. Two Treatises on Civil Government

2. Resistance to Oppression

رسمیت شناخته‌اند. حق مقاومت در برابر ظلم، ابتدا در اعلامیه‌ی استقلال امریکا (۱۷۷۶) پذیرفته شد و سپس به صورت دقیق‌تری در اعلامیه‌ی ۱۷۸۹ فرانسه تبیین شد. در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نیز به این حق اشاره شده است.^۱ شگفت آن‌که طرف‌داران نسل سوم حقوق بشر، این حق را جزو حقوق نسل سوم ذکر نکرده‌اند، در حالی که می‌توان آن را جزو حقوق جمعی محسوب داشت^۲ (Cassese, 1998: 154-160).

نمونه‌ی دیگری که شاید کمتر مورد بحث بوده است، حق تعیین سرنوشت^۳ است (Cassese, 1998: 154; Kirgis, 1994: 304). اگرچه این حق قبل از تدوین منشور سازمان ملل جزئی از حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شد (Harris, 1998: 113; Kirgis, 1994: 304; Brownlie, 1985: 5)، اما ریشه‌های تاریخی اصل تعیین سرنوشت خود را می‌توان در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا و فرمان مجلس مؤسسان فرانسه در می ۱۷۹۰ (که هم به حقوق بشر و هم حقوق مردم اشاره کرده است) جستجو کرد (Brownlie, 1985: 4,5; Cassese, 1998: 11). بنابراین نمونه‌های عینی حقوق بشر همه‌ی «نسل‌ها» را می‌توان در اسناد بنیادین اواخر قرن هجدهم یافت. در نتیجه، رویکرد ترتیب وقایع تاریخی نمی‌تواند به توجیه یک رویکرد نسلی نسبت به حقوق بشر کمک کند.

این امر که حقوق بشر متعلق به دسته‌ها یا نسل‌های متفاوت در اسناد قانونی قرن هجدهم در کنار یکدیگر دیده می‌شوند، هم‌چنین این استدلال را رد می‌کند که ریشه‌های هر نسل از این حقوق را باید در سه تحول و انقلاب متفاوت یافت. «کارل واساک» نظریه‌ی خود را مبتنی بر سه انقلاب و تحول ارائه می‌دهد: اولین تحول؛

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه با شعار آزادی، برابری و برادری (حقوق نسل اول؛ حقوق مدنی و سیاسی). دومین تحول؛ انقلاب مکزیکی و روسیه (حقوق نسل دوم؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی).

۱. بند سوم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر: «از آن‌جا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد»
“Whereas it is Essential, if Man is not to be Compelled to have Recourse, as a Last Resort, to Rebellion against Tyranny and Oppression, that Human Rights Should be Protected by the Rule of Law”

۲. کاسسه بیان می‌دارد که اگر مقامات دولتی یک گروه نژادی را در درون سرزمین خود تحت فشار قرار دهند، آن گروه حق مقاومت در برابر چنین فشاری را دارد. از نظر وی، این گروه حتی مجوز قانونی دارد تا در زمانی وجود شرایط خاصی متوسل به نیروهای مسلح شود.

3. Right to Self-determination

تحول سوم؛ در زمان معاصر کارل واساک قرار دارد، یعنی آزادی و استقلال مستعمرات (نسل سوم حقوق بشر؛ حق بر صلح، حق بر توسعه، حق بر محیط زیست سالم و حق تسهیم در میراث عمومی بشر) (Kooijmans, 1990: 315). به هر روی، با بررسی گسترش تاریخی حقوق بشر، نمی‌توان برای وجود چنین رابطه‌ی روشنی میان حقوق بشر و انقلاب‌ها دلیلی یافت. به علاوه، در صورتی که عقاید حاصل از یک انقلاب منسوخ شوند، نظریه‌ی واساک نمی‌تواند توجیه مناسبی باشد. به عنوان مثال، حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی با وجود سقوط کمونیسم هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند. به عبارت دیگر، اگر وجود رابطه‌ی میان ایجاد حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی و انقلاب روسیه درست فرض شود، این حقوق باید در جهان کنونی بعد از فروپاشی شوروی از حمایت کمتری برخوردار باشند. در نتیجه می‌توان گفت که حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی نه محصول انقلاب روسیه هستند و نه وابسته به آن. به علاوه، رشد حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی در کشورهای اروپایی غیر کمونیست، قبل از وقوع انقلاب روسیه وجود داشت و بعد از آن نیز ادامه یافته است (Donnelly, 1993:128).

۲- حقوق جمعی

یکی دیگر از تفاوت‌های نسل سوم حقوق بشر و حقوق نسل اول و دوم این است که حقوق نسل سوم، حقوقی جمعی تلقی می‌شوند، در حالی که حقوق نسل اول و دوم، به عنوان حقوق فردی شناخته شده‌اند. «داینستین»^۱ در این خصوص می‌گوید که میان حقوق فردی و جمعی، که به صورت مستقیم به بشر اعطا می‌شوند، باید قائل به تفاوت اساسی بود. حقوق بشر فردی (به عنوان مثال حق آزادی بیان) به هر فرد به صورت شخصی و جداگانه اعطا می‌شود، در حالی که حقوق بشر جمعی به صورت گروهی و مشترک به انسان‌ها (مثلاً به گروه اقلیت‌ها) تعلق می‌گیرند. از نظر وی، ماهیت حقوق جمعی ایجاب می‌کند که این حقوق به صورت مشترک اعمال شوند نه فردی (Dinstein, 1976:102-103).

«ریورو»^۲ به صورت دقیق‌تر اظهار می‌دارد که آن‌چه حقوق جمعی را از حقوق فردی متمایز می‌سازد این است که حقوق جمعی را نمی‌توان اعمال کرد مگر از طریق توافق اراده‌های جمعی و بسیار زیاد (Rivero, 1978). به علاوه، همان‌طور که هر دو نویسنده تأکید دارند، حقوق

1. Dinstein

2. Rivero

جمعی کماکان ویژگی خود را به عنوان حقوق بشر مستقیم^۱ حفظ نموده‌اند و تنها تفاوت میان آن‌ها تفاوت در نحوه‌ی اعمال است؛ یعنی حقوق فردی به صورت فردی قابل تحقق است و حقوق جمعی از طریق اراده‌های جمعی تحقق پذیر است.

با وجود این، تنها حقوق نسل سوم نیستند که صرفاً قابلیت اعمال جمعی را دارند (Burgers, 1990: 43; Rich, 1988: 72). نخست آن که، برخی از حقوق بشر نسل اول و دوم را تنها می‌توان به صورت جمعی اعمال کرد؛ یعنی هر چند آن‌ها حقوق فردی هستند، اما از نظر ماهوی و قابلیت اعمال، حقوق جمعی محسوب می‌شوند (حق آزادی انجمن‌ها و حق تجمع مسالمت‌آمیز از این نوع‌اند) به علاوه، یک حق فردی ممکن است دارای جنبه‌های جمعی نیز باشد. به طور مثال، آزادی مذهب، حقی فردی است، در حالی که اعمال این حق در یک جامعه بُعد جمعی دارد. از سوی دیگر، برخی از حقوق نسل سوم علاوه بر جنبه‌ی جمعی، دارای ابعاد فردی نیز هستند (de Vey Mestdagh, 1981: 252; Rosas, 1995: 49).

«حق توسعه از حقوق بشری است که نمی‌توان آن را از انسان گرفت و در نتیجه و براساس آن، هر انسان و همه‌ی مردمان حق دارند در توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، که در آن‌ها همه‌ی آزادی‌های بنیادی و حقوق بشر می‌توانند به طور کامل تحقق یابند، شرکت کنند، به آن‌ها کمک کنند و از آن‌ها برخوردار شوند» (A/RES/41/128).

عبارت «هر انسان و همه‌ی مردمان حق دارند... از توسعه... برخوردار شوند» متضمن این نکته است که حق توسعه؛ علاوه بر مفهوم جمعی، مفهومی فردی نیز دارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک.: Bedjaoui, 1991: 1053). این امر در خصوص «حق بر محیط زیست پاک و سالم»^۲ نیز صادق است. هر چند حق بر محیط زیست در منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها به صورت یک حق جمعی درج شده است، اما در اکثر قوانین داخلی به عنوان حقی فردی لحاظ شده است (Boyle & Anderson, 1996: 12). به علاوه، بر این نکته تأکید شده است که حمایت از حق بر محیط زیست، در صورتی به نحو مؤثرتر مورد حمایت قرار می‌گیرد که به عنوان یک حق فردی در نظر گرفته شود (Boyle & Anderson, 1996: 32).

بهترین پاسخ به این ادعا، که حقوق نسل سوم صرفاً ماهیت جمعی دارند، از سوی «کبا امبای» مطرح شده است. وی بیان می‌دارد:

1. Direct Human Rights

2. Right to a Clean Environment

«باید توجه داشت که حقوق جمعی^۱ را با حقوق مردم^۲ اشتباه نگیریم. این دو یکسان نیستند. حقوق بشر می‌تواند فردی باشد یا جمعی^۳. چنان‌که حقوق مردم، حقوقی جمعی هستند، اما همین حقوق ممکن است در اعمالشان کاملاً فردی باشند» (Bedjaoui, 1991: 1053).
در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که تمامی حقوق بشر دارای بعدی جمعی هستند. «دونلی» در این خصوص می‌گوید:

« تمامی حقوق بشر برای تحقق کاملشان نسبت به همه، نیاز به اقدام جمعی دارند. با نگاهی به گذشته، همان‌گونه که نظریه پردازان قرارداد اجتماعی، که برای اولین بار حقوق بشر مدرن را مطرح ساختند و جامعه و دولت را عمدتاً وسیله‌ای برای تحقق کامل حقوق طبیعی انسان تلقی می‌کردند، می‌توان گفت که این نتیجه بسیار روشن است» (Donnelly, 1985: 521; Marie, 1999: 1986). در نتیجه، این ادعا که حقوق بشر نسل اول (حقوق سیاسی و مدنی) و نسل دوم (حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) حقوق فردی هستند، اما حقوق بشر نسل سوم صرفاً ماهیت جمعی دارند، گمراه کننده است.

۳- حقوق مردم

از آنجایی که نسل سوم حقوق بشر به عنوان «حقوق مردم» شناخته شده‌اند، تبیین واژه‌ی «مردم» از اهمیت ویژه برخوردار است. با این حال، گویی منشأ استفاده از واژه‌ی «مردم» مشخص نیست، چراکه تلاش‌ها برای رسیدن به تعریفی مشترک برای این واژه به نتیجه نرسیده است.

نویسندگان بسیاری به دشواری تعریف این واژه اذعان داشته‌اند. به هر حال، نبود تعریف مشترک می‌تواند دلایل بسیاری داشته باشد که شاید برخی از آن‌ها قابل توجه باشند. نخست این - که، ارائه‌ی تعریفی از «مردم» نه تنها در زمینه‌ی حقوق بشر، بلکه به‌طور کلی، ارائه‌ی تعریفی دقیق از چنین واژه‌هایی در زمینه‌ی علوم اجتماعی نیز بسیار سخت است. به علاوه، واژه‌ی «مردم» تنها واژه‌ای نیست که در زمینه‌ی حقوق بشر تعریف دقیقی ندارد. در نهایت، تعاریف مختلفی که از مردم بر اساس یک حق خاص انجام می‌شود ممکن است برای حقوق دیگر تعریف مناسبی نباشد. به عبارت دیگر، واژه‌ی «مردم» می‌تواند معنی متفاوتی در حقوق مختلف مردم داشته

1. Collective Rights

2. Peoples' Rights: حقوق مردم یا حقوق ملت‌ها

3. Collective

باشد (Crawford, 1988: 170). در نتیجه باید تعاریف جداگانه‌ای برای هر کدام از حقوق مردم ارائه داد. این مسئله‌ای است که طرف‌داران نسل سوم حقوق بشر باید آن را حل کنند تا علاوه بر جلوگیری از انتقاد، از خطر بالقوه‌ی خلط معنی واژه‌ی مردم با واژگان دیگر مانند «دولت»، جلوگیری کنند. آثار مخرب خلط معانی اصطلاحات مذکور در ذیل مورد بحث قرار خواهد گرفت. به هر روی، حتی برای یک حق خاص؛ (مثلاً حق تعیین سرنوشت خود، نیز تعریف قانع‌کننده‌ای از «مردم» ارائه نشده است و آنچه امروزه وجود دارد صرفاً تلاش‌هایی برای ارائه‌ی تعریف بوده‌اند - که در ذیل به آن‌ها خواهیم پرداخت - و تعریف مشترکی وجود ندارد.

۴- تعریف «مردم»

حقوق بشر نسل اول و دوم حقوقی قابل انتساب به فرد هستند و به عبارت دیگر، آن‌ها متعلق به هر فرد انسانی هستند. تعریف فرد انسانی چنان روشن و آشکار است که نمی‌تواند موجب سوء تعبیر یا اشتباه شود یا موجبات سوء استفاده‌ی دولت را فراهم آورد و تعریف واحدی از فرد انسانی برای تمامی حقوق بشر وجود دارد. اما، همان‌گونه که قبلاً گفتیم، تعریفی از مردم که مورد توافق اکثریت باشد وجود ندارد و وجود تعریفی واحد برای تمام حقوق مردم ممکن نیست.

تعریف «مردم» به طور عمده در خصوص حق تعیین سرنوشت خود^۱ مطرح شده است (Kiwauka, 1988: 86). دلیل این است که از میان حقوق مردم در نسل سوم، با وجود اختلافات شدید درباره‌ی مفاد حق تعیین سرنوشت، تنها همین حق است که تقریباً به صورت بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است^۲ (Umzurike, 1983: 905). هرچند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ هر دو حق همه‌ی مردم بر تعیین سرنوشت را اعلان می‌دارند، اما هیچ‌کدام واژه مردم را تعریف و تبیین نمی‌کنند.

«مردم» به معنی گروهی از افراد انسانی است، اما هر گروهی از افراد انسانی را نمی‌توان «مردم» دانست. از نظر «داینستین» هر گروهی از مردم برای این که از نظر حقوق بشر «مردم» تلقی شود، باید دو عنصر داشته باشد؛ عنصر عینی و ذهنی:

«مردم بودن باید مشروط به دو عنصر جداگانه باشد، یکی عینی و دیگری ذهنی.

عنصر عینی این است که باید یک گروه قومی یا نژادی دارای تاریخ مشترک وجود

داشته باشد. عنصر ذهنی این است که وجود یک ارتباط قومی یا نژادی از نظر

1. Right to Self-determination

۲. دونلی حق تعیین سرنوشت را حقی فردی می‌داند که اعمال آن به صورت جمعی است (Donnelly, 2003: 148).

تاریخی به تنهایی کفایت نمی‌کند. لازم است که عادات و رسوم قومی یا یک حالت ذهنی در زمان حاضر وجود داشته باشد» (Dinstein, 1976:104).

«مکینستون» تعریفی از مردم برای حق تعیین سرنوشت ارائه داده است که دارای دو جنبه‌ی عینی و ذهنی است. او مردم را این‌گونه تعریف می‌کند: گروهی که میزان انسجام و تمایز آن (بر اساس عناصر تبار، زبان، مذهب، فرهنگ تاریخ و غیره) به قدر کافی قوی است تا سزاوار تخصیص حق تعیین سرنوشت باشد (Makinson, 1988: 75). چنین تعاریفی که در بردارنده‌ی عناصر عینی و ذهنی هستند مورد توجه قرار گرفته‌اند و در ذیل تعریفی ارائه گردیده است:

«مردم از نظر حقوق مردم در حقوق بین‌الملل، از جمله حق تعیین سرنوشت، دارای ویژگی‌های زیر است:

* گروهی از افراد انسانی که تمام یا برخی از این ویژگی‌های مشترک را دارند: (۱) عقاید و سنت تاریخی مشترک، (۲) هویت قوی یا نژادی، (۳) تجانس فرهنگی (۴) وحدت زبان (۵) وابستگی مذهبی یا ایدئولوژیک (۶) رابطه‌ی سرزمینی (۷) زندگی اقتصادی مشترک

* گروه باید تعداد مشخصی داشته باشد که نیاز نیست خیلی زیاد باشد (مثلاً مردم یک دولت کوچک)، اما این تعداد باید بیشتر از یک انجمن متشکل از افراد در درون یک دولت باشد.

* گروه به عنوان یک کل واحد باید نسبت به شناسایی‌اش به عنوان گروه، میل و اراده داشته یا از «مردم» بودنش آگاهی داشته باشد.

* احتمالاً گروه باید نهادها یا ابزارهای دیگری جهت ابراز مشخصه‌های مشترک یا اراده‌اش برای شناسایی آن [به عنوان گروه] داشته باشد» (SNS-89/CONF.602/7).

تعریف فوق کامل‌ترین تعریف موجود است، هر چند سؤالاتی قابل طرح است از جمله این که آیا چنین تعریفی در هر موقعیتی و نسبت به تمامی حقوق مردم قابل اعمال است یا خیر؟ (در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت).

نویسنده‌ی دیگری بیان می‌دارد که در منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها معانی مختلفی از واژه‌ی «مردم» قابل برداشت است. او نیز سعی می‌کند تعریف واحدی از مردم برای تمامی حقوق مردم ارائه دهد (Kiwanuka, 1988: 80-101). وی چهار معنای مردم را مورد مطالعه قرار می‌دهد: (۱) تمامی افرادی که در درون یک کشور یا محدوده‌ی جغرافیایی واحد به دنبال استقلال سیاسی یا حاکمیت اکثریت هستند، (۲) تمام گروه‌های مردمی با مشخصه‌های مشترک

که در درون یک محدوده‌ی جغرافیایی واحد (مذکور در بند ۱) یا در یک محدوده‌ی جغرافیایی که به استقلال یا حاکمیت اکثریت دست یافته است، ۳) دولت و مردم به عنوان مترادف یکدیگر و ۴) تمامی افراد در درون یک دولت. به علاوه، او اظهار می‌دارد که نمونه‌هایی در منشور وجود دارد که واژه‌ی مردم بیش از یکی از چهار معنای مذکور را دارد، مثلاً در حق توسعه، حق بر صلح و حق بر محیط زیست پاک (Kiwanuka, 1988: 100-101). به نظر می‌رسد رویکرد این نویسنده بیشتر حل این مشکل است و تعریف واحدی از مردم ارائه نداده است.

بنابراین، با وجود تلاش‌هایی که در جهت ارائه‌ی تعریف و حل این مشکل در خصوص «حقوق مردم» صورت پذیرفته است، این مفهوم کماکان مبهم باقی مانده است. با توجه به نبود تعریف مشترک و عدم توافق در خصوص تعاریف موجود برای تمامی حقوق، می‌توان گفت که بهترین راه حل، ارائه‌ی تعریف برای هر یک از حقوق مردم به صورت جداگانه است (یعنی دیدگاهی مشابه رویکرد کیوانوکا). بدین منظور، لازم است که هر یک از حقوق را جداگانه مورد بررسی قرار داد و مشخص نمود که مردم در هر کدام چه معنایی دارد. هرچند ممکن است این ایراد وارد شود که این امر منجر به ایجاد تعاریف گوناگون از مفهومی واحد می‌شود و مفهوم مردم را به قدری گسترش می‌دهد که شامل هر گروهی بشود. در پاسخ باید گفت که، ارائه‌ی تعریف واحد برای تمامی حقوق، همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، مشکل‌ساز است. دیگر این که، برخی از حقوق نسل سوم، صرفاً متعلق به مردم نیستند و این امر به درستی از سوی طرف‌داران نسل سوم حقوق بشر نیز مورد اشاره قرار گرفته است. برخی از حقوق را می‌توان به افراد، گروه‌ها یا دیگر نهادها، که لزوماً به معنای مردم نیستند، متعلق دانست. به عبارت دیگر، هر گروهی از افراد انسانی، که مدعی حقی از حقوق نسل سوم هستند، لازم نیست که حتماً به عنوان «مردم» تلقی شوند.

پ) ضرورت حقوق همبستگی و طرفین آن

طرفداران «حقوق مردم» تأکید داشته‌اند که آنچه نسل سوم حقوق بشر با خود به ارمغان آورده است، حمایت از حقوق بشر در سطح جمعی، علاوه بر سطح فردی است. هر چند، همان‌گونه که قبلاً گفتیم، آن‌ها نتوانسته‌اند توضیح دهند که گروه‌ها، به عنوان یکی از تابعان فعال این حقوق، چگونه می‌توانند از حقوق نسل سوم برخوردار شوند. به علاوه، آن‌ها

نتوانسته‌اند مزیت حمایت از حقوق بشر را در سطح جمعی روشن سازند. لذا می‌توان گفت که اگر بتوان اثبات نمود که می‌توان حقوق نسل سوم را در قالب حقوق فردی تدوین و حمایت نمود، حقوق مردم، که بر خلاف حقوق فردی تا کنون به صورت روشن تعریف نشده است و مورد پذیرش عمومی قرار نگرفته است، کاملاً غیر ضروری خواهد بود. بدین منظور، به بررسی این ادعا در مصادیق حقوق بشر نسل سوم می‌پردازیم.

حقوق مدنی و سیاسی نسل اول و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی نسل دوم؛ انسان به صرف انسان بودن از آن برخوردار است. به عبارت دیگر، دارنده‌ی این حقوق فرد انسانی است. گواه این امر نیز طرز بیان تمام اسناد قانونی ملی و بین‌المللی است که عباراتی هم‌چون: هر شخص، هر انسان، و هیچ کس را به کار گرفته‌اند. موظفان این حقوق دولت‌ها هستند. بر اساس حقوق بین‌الملل، حمایت از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در وهله‌ی نخست بر عهده‌ی دولت‌هاست و آن‌ها ملزم به رعایت، حمایت و اعمال این حقوق هستند (Shue, 1996:51-60).

اما، در خصوص نسل سوم حقوق بشر دارندگان حقوق و موظفان رعایت این حقوق، به راحتی قابل تعیین و شناسایی نیستند. آن‌ها ممکن است افراد، مردم، یا حتی دولت‌ها باشند، هرچند مخالفان نسل سوم حقوق بشر، «مردم» و دولت‌ها را به عنوان دارندگان حقوق بشر نپذیرفته‌اند. در نتیجه تعیین تابعان نسل سوم حقوق بشر تبدیل به موضوعی مناقشه‌آمیز در میان موافقان و مخالفان این نسل گردیده است.

در این قسمت به بررسی مسئله‌ی ضرورت، دارندگان حقوق و موظفان این حقوق، در حق توسعه به عنوان یکی از حقوق همبستگی یا نسل سوم، خواهیم پرداخت.

۱- ضرورت حقوق همبستگی

با وجود حق توسعه به عنوان حق افراد، مردم و دولت‌ها مطرح شده است، این حق بیشتر به عنوان حق دولت مورد توجه قرار گرفته است و جنبه‌ی فردی این حق به شدت مغفول مانده است. نتیجه این که، این حق امروزه در حال فرسایش از و باید پرسید که این حق غیر از درج تعهدات نظری در اسناد ملل متحد و دیگر متون چه کمکی به حمایت از حقوق بشر داشته‌اند؟ در خصوص حق بر محیط زیست سالم نیز می‌توان از روند توسعه‌ی این حق این گونه نتیجه گرفت که این حق را نیز می‌توان در قالب یک حق فردی مورد حمایت قرار داد. هر چند این

حق در منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها به عنوان حقوق مردم آمده است، اما اغلب در حقوق داخلی بر مبنای حق فردی تدوین و حمایت شده است (Boyle & Anderson, 1996: 12). علاوه بر این، «مریسلس» معتقد از که در عرصه‌ی بین‌المللی تمایل بر این است که این حق به صورت یک حق فردی مورد حمایت قرار گیرد (Merrills, 1996: 32). هم‌چنین، حتی حق تعیین سرنوشت نیز، که در میان حقوق مردم کمترین مناقشه در خصوص آن وجود داشته است، به عنوان حقی فردی، که به صورت جمعی اعمال می‌شود، محسوب شده است (Donnelly, 2003: 147, 148). خلاصه، برای این ادعا، که حقوق مردم مزیت‌های بیشتری را برای حمایت از حقوق بشر در مقایسه با حقوق فردی نسل اول و دوم فراهم می‌آورد، دلایلی وجود ندارد، لذا اگر نتیجه بگیریم که می‌توان حقوق مردم را در قالب حقوق فردی تدوین و حمایت نمود، واقع‌بینانه‌تر به موضوع نگرسته‌ایم و از نظر عملی نیز چنین روشی بهتر خواهد بود.

۲- دارندگان حقوق^۱

ذی‌نفعان نسل سوم حقوق بشر ممکن است افراد، مردم و دولت‌ها باشند. این امر خود می‌تواند موجب ایجاد ابهام و مسئله‌ی دیگری برای ایجاد تقابل میان طرف‌داران و مخالفان نسل سوم حقوق بشر باشد. تعدد دارندگان حقوق تنها مسئله نیست، با این حال، برخی از نویسندگان بر جنبه‌های فردی این حقوق و برخی دیگر به جنبه‌های جمعی آن‌ها تأکید داشته‌اند، آن حقوق را به عنوان حقوق مردم، یا حقوق دولت مورد مطالعه قرار داده‌اند. به علاوه، ممکن است ذی‌نفعان یا دارندگان هر کدام از حقوق نسل سوم از دیگری متفاوت باشد (که این امر نیز خود موجب ابهامی دیگر است). در این قسمت بر اساس حق توسعه به عنوان یکی از حقوق نسل سوم یا حقوق مردم به بررسی دارندگان حقوق در نسل سوم حقوق بشر خواهیم پرداخت.

بند ۱ ماده‌ی ۱ اعلامیه‌ی حق بر توسعه^۲؛ حق توسعه را به عنوان حقی که:

«نمی‌توان آن را از انسان گرفت و در نتیجه و براساس آن هر انسان و همه‌ی مردمان حق دارند در توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، ... شرکت کنند، به آن‌ها کمک کنند و از آن‌ها برخوردار شوند». توصیف می‌کند. ماده‌ی ۲ همین اعلامیه درباره‌ی تابعان حق توسعه بیشتر توضیح می‌دهد:

1. Right Holders (Active Subjects)
2. UN Declaration on the Right to Development

اول- شخص انسان موضوع مرکزی و اصلی توسعه است و باید شریک و سود برنده‌ی فعال حق توسعه باشد.

دوم- تمامی انسان‌ها، به گونه‌ی انفرادی و دسته جمعی، با در نظر گرفتن نیاز به احترام کامل برای آزادی‌های بنیادی و حقوق بشر آنان، هم‌چنین وظایف آنان نسبت به جامعه، که تنها آن می‌تواند رضایت آزادانه و کامل انسان را تضمین کند، برای توسعه مسئولیت دارند، و بنابراین باید نظمی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مناسب را برای توسعه، ترویج و از آن حمایت کنند.

سوم- کشورها حق و وظیفه دارند سیاست‌های توسعه‌ی ملی مناسب تدوین کنند که هدف آن، بهبود مداوم رفاه کل جمعیت و تمامی افراد، بر مبنای مشارکت آزادانه، فعال و معنی‌دار آنان در توسعه و در توزیع عادلانه‌ی مزایای ناشی از آن باشد (A/RES/41/128).

متن این اعلامیه نشان دهنده‌ی رویکرد اکثریت کشورهای در حال توسعه و سوسیالیست است، چه در این کشورها ذی‌نفعان این حق افراد، مردم، و دولت‌ها هستند (Brownlie, 1989: 262; Kiwanuka, 1988: 16). هر چند برخی مدعی شده‌اند که تمامی آن‌چه در اعلامیه‌ی حق توسعه وجود دارد، حقوق بشر فردی است (Crawford, 1988: 173)، اما این حق بیشتر به عنوان حقوق مردم یا دولت مورد توجه قرار گرفته است، هر چند شاید در اعمالش جنبه‌ی فردی نیز داشته باشد (Bedjaoui, 1991: 1053).

نحوه‌ی تدوین حق توسعه و طرز بیان در منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها متفاوت از اعلامیه‌ی سازمان ملل است. در بند اول ماده‌ی ۲۲ این منشور حق توسعه به عنوان حق «مردم» توصیف شده است.^۱ علت این امر نیز وجود تفاوت در طرز تفکر درباره‌ی فرد و حقوق بشر است. در آفریقا فرد به صورت مجزا و جدا از دیگران در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به عنوان عضوی از یک گروه، که دارای روح همبستگی است، تلقی می‌گردد (Okere, 1984: 148).

گذشته از وجود اختلاف میان اسناد موجود، نویسندگان نیز دیدگاه‌های متفاوتی در این خصوص دارند. برخی نویسندگان تأکید می‌کنند که دولت ذی‌نفع حق توسعه است. هر چند، وی حق توسعه را حقی فردی می‌داند، اما بیان می‌دارند که حق توسعه نمی‌تواند یک حق فردی باشد مگر این که قبل از آن حق مردم یا دولت باشد (Bedjaoui, 1987: 89, 90; Brownlie, 1989: 16).

1. "All peoples Shall have the Right to their Economic, Social and Cultural Development with Due Regard to their Freedom and Identity in the Equal Enjoyment of the Common Heritage of the Mankind"

«اسپیل» رویکردی دوگانه نسبت به تابعان حق توسعه دارد و آن را هم فردی و هم جمعی می‌داند (Espiell, 1981: 198). «زیگهات» تعریف دو حق توسعه را پیشنهاد می‌دهد: اول - حق فرد بر توسعه و دوم - حق دولت بر توسعه (Sieghart, 1985: 166). بر خلاف زیگهات، «دونلی» تأکید می‌کند که حق توسعه به عنوان حق مردم، فقط در صورتی قابل تحقق است که عضویت در اجتماع به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر و فطری از شخصیت انسان در نظر گرفته شود و اگر بگوییم که افراد به عنوان بخشی از ملت یا مردم دارای حقوق بشر هستند، چنین چیزی کاملاً متفاوت از حقوق فردی است و به هیچ وجه قابل تقلیل به حقوق فردی نیست (Donnelly, 1985: 494, 495). از نظر وی، تنها حقوقی که قابل تقلیل و تبدیل به حقوق فردی باشند حقوق بشر محسوب می‌شوند (Donnelly, 1985: 497, 498). از نظر وی، میان حقوق فردی و حقوق گروه‌هایی که یک کل واحد را تشکیل می‌دهند، لزوماً رابطه‌ای وجود دارد (Donnelly, 1993: 136). پاسخ «بجاوی» به این ادعای «دونلی» جالب توجه است، وی می‌گوید که: «تمایل به محدود کردن حق توسعه به فرد یک دام است و باعث می‌شود تلاش‌هایی که در راستای پذیرش حق توسعه به عنوان حقوق بشر انجام می‌پذیرد، با مشکل مواجه شوند» (Bedjaoui, 1987: 90, 91).

به هر روی، مخالفان نسل سوم حقوق بشر در پاسخ به ادعای «بجاوی» می‌گویند که ورود حقوق مردم به عرصه‌ی حقوق بشر خودش تلاش‌هایی را که برای حمایت از حقوق بشر فردی موجود در نسل‌های اول و دوم شده است، با مشکل مواجه می‌سازد. دکترین سنتی حقوق بشر، مخالف ظهور حقوق بشر جدید نیست، چه خود نشان‌گر تحول تدریجی نظریه‌ی حقوق بشر است. این دکترین برای حقوق جدید، همانند حقوق قبلی، وجود تابعان فعال و منفعل (یعنی دارندگان حقوق و موظفان) را ضروری می‌داند، در حالی که در نسل سوم حقوق بشر، تابعان به روشنی مشخص نیستند و علاوه بر افراد، مردم و حتی دولت‌ها نیز جزو تابعان این حقوق محسوب می‌شوند. به علاوه، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، در خصوص حق توسعه، برخی از نویسندگان مانند «بجاوی» فقط بر یکی از تابعان تأکید کرده‌اند یا برخی دیگر این حق را دو نوع دانسته‌اند (حق دولت بر توسعه و حق فرد بر توسعه). در نتیجه می‌توان گفت که ذی‌نفعان حقوق نسل سوم (در اینجا حق توسعه) مبهم است و در خصوص آن توافق وجود ندارد.

۳- موظفان^۱

هر حق بشری حامل یک وظیفه است و در طی توسعه‌ی حقوق بشر، این حقوق به عنوان تعهدات الزام‌آور شناخته شده‌اند. تعهدات ممکن است مختلف باشند، مانند تعهدات مثبت^۲ یا منفی^۳. هر چند در خصوص حقوق فردی همیشه این تعهدات بر عهده‌ی دولت هستند، اما در خصوص «حقوق مردم» این حقوق موظفان مختلفی دارد؛ افراد، گروه‌ها (از جمله مردم)، دولت‌ها و حتی جامعه‌ی بین‌المللی.

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، ماده‌ی ۲ اعلامیه‌ی حق توسعه، مسئولیت توسعه را بر عهده‌ی افراد، گروه‌ها و دولت‌ها می‌گذارد. دولت‌های عضو این اعلامیه وظیفه دارند تا در این راستا به صورت جمعی یا فردی قدم بردارند و سیاست‌های توسعه‌ی بین‌المللی را با رویکرد تحقق کامل حق توسعه تدوین نمایند (ماده‌ی ۴ اعلامیه‌ی مذکور). این اعلامیه هم‌چنین بیان می‌دارد که بار مسئولیت تحقق جهانی حق توسعه بر عهده‌ی دولت‌ها به عنوان اعضای جامعه‌ی بین‌المللی است. به علاوه، دیگر بازیگران عرصه بین‌المللی نیز جرو موظفان این حق در نظر گرفته شده‌اند. به عبارت دیگر، نهادهایی مانند سازمان ملل و نهادهای تخصصی آن و حتی شرکت‌های فراملی جزو موظفان این حقوق در نظر گرفته شده‌اند (Chowdhury & de Waart, 1992: 16, 17).

انتظار اعلامیه‌ی حق توسعه از افراد در خصوص وظیفه‌ی آن‌ها نسبت به توسعه مبهم هست. یکی از نویسندگان معتقد است که وظیفه‌ی افراد در خصوص حق توسعه یک وظیفه‌ی اخلاقی است. از نظر وی، هر فردی نسبت توسعه‌ی جامعه‌اش وظیفه‌ای دارد، اما این تعهد مورد حمایت حقوق قرار نگرفته است و به همین دلیل چنین چیزی بیشتر شبیه به یک درخواست است تا یک تعهد و وظیفه. به علاوه، وی می‌گوید تحمیل چنین تعهدی بر گروه‌ها، از جمله مردم، نیز صرفاً یک وظیفه‌ی اخلاقی است: «هر گروهی وظیفه دارد تا در مسیر پیشرفت، خود را توسعه دهد» (Umzurike, 1983: 60). در نتیجه، می‌توان گفت که مسئولیت افراد و گروه‌ها نسبت به توسعه هیچ تعهد واقعی برای آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

از نظر «اسپیل»، تابعان منفعل (موظفان) حق توسعه‌ی تعهدی سلبی دارند؛ آن‌ها نباید به هر طریقی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، مانع روند عادی توسعه شوند، چرا که، این کار نقض حق توسعه محسوب می‌شود. از نظر وی، وظیفه‌ی قانونی آن‌ها، تعهدی سلبی است. در واقع، او

1. Duty Bearers /Duty Holders(Passive Subjects)

2. Positive/Affirmative Obligations: تعهد مثبت یا ایجابی

3. Negative Obligations: تعهد منفی یا سلبی

معتقد است که موظفان این حقوق صرفاً تعهد دارند تا حقوق توسعه‌ی دیگر افراد، جوامع و دولت‌ها را رعایت نمایند (Espiell, 1981: 199)؛ یعنی هر فرد متعهد به رعایت حقوق بشر دیگران است و حقوق هر فرد محدود به حقوق دیگران است. در نتیجه، این تعهد سلبی، تعهد جدیدی نیست که در حق توسعه ایجاد شده باشد، بلکه بین تمامی حقوق بشر مشترک است. از سوی دیگر، می‌توان گفت که نظریه‌ی همبستگی^۱ متضمن تعهدی مثبت برای افراد، گروه‌های اجتماعی و دولت‌ها در جهت تعاون و همکاری برای بهره‌مندی از حق توسعه است. «استفان مارک» نیز، مانند دیگر طرفداران و نسل سوم حقوق بشر، همبستگی را مشخصه‌ی اصلی و کلیدی این حقوق می‌داند و معتقد است که حتی برای تحقق حقوق نسل اول و دوم نیز حداقلی از همبستگی ضروری است (Marks, 1981: 435-445). به علاوه، این تعهد مثبت نیز همانند تعهد قبلی صرفاً وظیفه‌ای اخلاقی محسوب می‌شود و در صورت عدم پایبندی به آن آثار قانونی ندارد. نمی‌توان تعهدات معمولی افراد به عنوان عضوی از جامعه را نمونه‌ای از همبستگی حاصل از حقوق نسل سوم به حساب آورد. هر شخصی باید به حقوق دیگران احترام بگذارد، از قانون پیروی کند، مالیات پردازد و سایر وظایف قانونی خود را انجام دهد. وجود چنین وظایفی، که مورد حمایت قانون نیز هستند، نشان دهنده‌ی همبستگی میان اعضای یک جامعه است. اما به نظر می‌رسد نسل سوم حقوق بشر، همبستگی بیشتری را نسبت به قبل بر افراد و گروه‌ها تحمیل نمی‌کنند.

از نظر «اسپیل»، دولت‌ها علاوه بر تعهد سلبی، تعهدی ایجابی نیز دارند. در سطح ملی، هر دولتی نسبت به شهروندانش وظیفه دارد تا از توسعه‌ی آن‌ها حمایت کند و آن را ارتقا ببخشد (Espiell, 1981: 199). به علاوه، اعلامیه حق توسعه مقرر می‌دارد که «کشورها باید در سطح ملی، همه‌ی اقدامات لازم را برای تحقق حق توسعه به عمل آورند» (بند ۱ ماده ۸). هم چنین گفته شده است که دولت‌ها موظفند تا در سطح بین‌المللی نیز همکاری داشته باشند (Brownlie, 1989: 9; Rich, 1982: 287) و لازمه‌ی همبستگی این است که کشورهای توسعه یافته در توسعه‌ی کشورهای فقیر یاری رسانند (Alston & Steiner, 1996: 1177). وظیفه‌ی دولت‌ها به همکاری در سطح بین‌المللی در بند ۱ مواد ۳ و ۴ اعلامیه‌ی حق توسعه درج شده است.^۲ بند ۲ ماده‌ی ۴ اعلامیه‌ی مذکور بر اهمیت توسعه‌ی سریع کشورهای در حال توسعه

1. Notion of Solidarity

۲. ماده‌ی ۳، بند ۱: کشورها مسئولیت اصلی و اولیه را برای ایجاد شرایط ملی و بین‌المللی مناسب برای تحقق حق توسعه دارند.

تأکید دارد و می‌افزاید که «همکاری مؤثر بین‌المللی برای تأمین وسایل و تسهیلات مناسب این کشورها به منظور تقویت توسعه‌ی فراگیر آن‌ها ضروری است».

این ماده، کشور یا کشورهای توسعه‌یافته‌ی خاصی را به منظور کمک به کشورهای در حال توسعه در نظر نگرفته است، لذا این اعلامیه در خصوص کمک به کشورهای در حال توسعه ساکت است. برخی از مفسران سعی کرده‌اند تا از سایر اسناد قانونی دلیلی مبنی بر تعهد کشورهای توسعه‌یافته نسبت به کشورهای در حال توسعه برای کمک به توسعه‌ی آن‌ها پیدا کنند. به عنوان مثال، «آلستون» و «کوین» ابراز می‌دارند که بند ۱ ماده‌ی ۲ و بند ۱ و ۲ ماده‌ی ۱۱^۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را می‌توان به گونه‌ای تفسیر کرد که موجب چنین تعهدی برای کشورهای بیشتر توسعه‌یافته باشد (Alston, & Quinn, 1987: 186). به علاوه، کمیته‌ی حقوق اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳ (تفسیر بند ۱ ماده‌ی ۲) بیان داشته است که «همکاری بین‌المللی برای توسعه و تحقق حقوق اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی تعهدی برای همه‌ی دولت‌هاست. این امر به ویژه وظیفه‌ی دولت‌هایی است که موقعیت کمک به دیگر دولت‌ها را دارند» (E/1991/23).

خلاصه؛ می‌توان گفت که در اسناد قانونی بین‌المللی بیشتر بر اهمیت همکاری بین‌المللی تأکید شده است تا تعهد به کمک برای توسعه. این امر در منشور ملل متحد (مواد ۵۵ و ۵۶) نیز

ماده‌ی ۴، بند ۱: کشورها وظیفه دارند برای تدوین سیاست‌های توسعه بین‌المللی به امید تسهیل تحقق کامل حق توسعه اقداماتی، به صورت فردی و دسته جمعی انجام دهند.

۱. ماده‌ی ۲، بند ۱: هر کشور طرف این میثاق متعهد می‌گردد به سعی و اهتمام خود و از طریق همکاری و تعاون بین‌المللی به ویژه در طرح‌های اقتصادی و فنی - با استفاده از حداکثر منابع موجود خود به منظور تأمین تدریجی اعمال کامل حقوق شناخته شده در این میثاق با کلیه‌ی وسایل مقتضی بخصوص با اقدامات قانون‌گذاری اقدام نمایند.

ماده‌ی ۱۱، بند ۱ و ۲: ۱) کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی هم‌چنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند. کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین تحقق این حق تدابیر مقتضی اتخاذ خواهند کرد و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی براساس رضایت آزاد را اذعان (قبول) دارند.

۲) کشورهای طرف این میثاق با اذعان به حق اساسی هر کس به این‌که از گرسنگی فارغ باشد منفرداً و از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخصی به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد:

الف - بهبود روش‌های تولید و حفظ و توزیع خوار و بار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعه‌ی اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعی بنحوی که حداکثر توسعه‌ی مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین نمایند.

ب - تأمین توزیع منصفانه‌ی ذخایر (منابع) خوار و بار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادرکننده و واردکننده‌ی خواربار (غذا).

همانند اعلامیه‌ی حقوق اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی است. هم‌چنین در یکی از قطع‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل که کشورهای توسعه یافته را برای کمک به کشورهای در حال توسعه در خصوص توسعه‌ی منابع طبیعی، به هنگام درخواست آن‌ها فرا می‌خواند، متضمن چنین تعهد قانونی نیست (A/RES/2158 (XXI)). با این حال، باید پذیرفت که واژه‌ی همکاری مستلزم هر گونه کمک فنی، اقتصادی و غیره، است. یکی از مفسران بیان می‌دارد که این اسناد بین‌المللی ممکن است توقعاتی را ایجاد کند که بتوان به منظور اعمال فشار بر کشورهای توسعه یافته در جهت کمک به توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه از آن‌ها استفاده کرد (Kiwunuka, 1988: 272). شاید چنین چیزی درست به نظر برسد، اما به وجود یک تعهد به چیزی بیش از یک توقع نیاز داریم. «ریچ» می‌گوید که در حقوق بین‌الملل شواهدی مبنی بر رویه‌ی دولت‌ها برای کمک به توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه وجود دارد. وی معتقد است شناسایی کشورهای در حال توسعه بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی و پاسخ مداوم، گسترده و منسجم به مشکلات آن‌ها دلیلی بر این امر است. ضرورتی ندارد که تمامی درخواست‌ها مورد اجابت قرار گیرد یا اقدامات انجام گرفته در خصوص همه‌ی آن‌ها لزوماً مؤثر واقع شده باشند (Rich, 1982: 302-314).

بنابراین، به نظر می‌رسد برای این سوال که آیا تعهدی بین‌المللی بر عهده‌ی کشورهای توسعه یافته برای کمک به توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه وجود دارد یا خیر، نمی‌توان پاسخی مشترک و مورد توافق همگان یافت.

نتیجه

حقوق بشر در مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی خود است و در این مسیر توسعه، باید علاوه بر توسعه‌ی حقوق موجود، حقوق جدید نیز ایجاد نمود. در این مقاله قصد داشتیم تا در خلال بررسی و نقد مفهوم نسل سوم حقوق بشر، روشن سازیم که آیا نسل سوم حقوق بشر نتیجه‌ی توسعه‌ی حقوق بشر است؟

در حقوق بشر سنتی فقط حقوق فردی جزو حقوق بشر تلقی می‌شوند. لذا، اگر طرف‌داران نسل سوم حقوق بشر می‌توانستند این حقوق را همانند حقوق فردی به نحوی روشن و بدون ابهام تدوین نمایند، تحولی عظیم در حقوق بشر رخ می‌داد و مهم‌تر از همه این که علاوه بر افراد، مردم و دولت‌ها نیز می‌توانستند از این حقوق بهره‌مند گردند.

هر چند تقسیم بندی حقوق بشر به دسته‌های مختلف بر اساس ویژگی‌هایشان می‌تواند مفید باشد، اما باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی نمی‌تواند همیشه درست باشد. برای مثال، تمامی حقوق مدنی و سیاسی به ضرورت جزو حقوق منفی یا سلبی نیستند و هر حق مدنی و سیاسی لزوماً جزو حقوق نسل اول نیست یا هر حق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی ضرورتاً حقوق مثبت نیستند.

در مقاله‌ی حاضر سعی بر آن بود تا نشان دهیم که مفاهیم اساسی نسل سوم حقوق بشر، یا جدید نیستند (مانند همبستگی) یا به خوبی تعریف و تبیین نشده‌اند (مانند مردم و تابعان نسل سوم حقوق بشر). در نهایت به این سوال رسیدیم که آیا وجود نسل سوم حقوق بشر و حقوق مردم برای حمایت بهتر و مؤثرتر از حقوق بشر ضروری است؟ اگر بگوییم خیر، چندان بی‌راه نرفته‌ایم، زیرا برخی از این حقوق، از جمله حق توسعه را می‌توان به صورت حق فردی مورد حمایت قرار داد، چنان‌چه برخی از نویسندگان بر این نکته تأکید داشته‌اند.

به هر حال باید توجه داشت که حقوق نسل سوم هنوز در مراحل اولیه‌ی تکاملشان و در حال شکل‌گیری هستند تا در آینده به شکل بهتری تبیین و حمایت شوند.

منابع

الف) فارسی

- لوسین زهادی، رها، (۱۳۸۴)، «نسل‌های حقوق بشر»، فصلنامه‌ی مطالعات بین‌المللی، ش ۴، صص ۹۵-۱۲۹
- وکیل، امیرساعد و عسکری، پوریا، (۱۳۸۳)، نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبستگی)، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- مسائل، محمود، (۱۳۷۱)، «نسل جدید حقوق بشر»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال ششم، شماره‌ی یک، ص ۱۶۶.
- هابز، توماس، (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

ب) انگلیسی

- Alston, Philip, (1982), "A Third Generation of Solidarity Rights: Progressive Development or Obfuscation of International Human Rights Law?", *Netherlands International Law Review*, Vol. 29, No.3, 307-322.
- Alston, Philip, & Quinn, Gerard, (1987), "The Nature and Scope of States Parties' Obligations Under the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights", *Human Rights Quarterly*, 9(2), 156-229.
- Brownlie, Ian, (1985), "Rights of Peoples in Modern International Law", *The Bulletin of the Australian Society of Legal Philosophy*, 9, 104.
- de Vey Mestdagh, Karel, (1981), *The Right to Development*, *Netherlands International Law Review*, 28(01), 30-53.
- Dinstein, Yoram, (1976), "Collective human rights of peoples and minorities", *International and Comparative Law Quarterly*, Vol. 25, 102-120.
- Donnelly, Jack, (1985), "In Search of the Unicorn: the Jurisprudence and Politics of the Right to Development", *California Western International Law Journal*, 15, 473-498.
- Donnelly, Jack, (1985), "Theology of the Right to Development: A Reply to Alston", *The California Western International Law Journal*, 15, 519-536.
- Espiell, Hector Gros, (1981), "Right of Development as a Human Right", *Texas International Law Journal*, 16, 189-205.

- Kirgis, Frederic. L, (1994),” The Degrees of Self-determination in the United Nations Era”,The American Journal of International Law, 88(2), 304-310.
- Kiwanuka, Richard. N, (1988),“Developing Rights: The UN Declaration on the Right to Development”, Netherlands International Law Review, 35(03), 257-272.
- Kiwanuka, Richard. N, (1988),“The Meaning of " People" in the African Charter on Human and Peoples' Rights”, The American Journal of International Law, 82(1), 80-101.
- Kooijmans, Pieter. H, (1990), “Human Rights – Universal Panacea? Some Reflections on the so-called Human Rights of the Third Generation”, Netherlands International Law Review, Vol. 37, No. 3, 315-329.
- Marie, Jean-Bernard, (1986), “Relations BetweenPeoples' Rights and Human Rights: Semantic and Methodological Distinctions”, Human Rights Law Journal, 7(2-4), 195-204.
- Marks, Stephen P, (1981), “Emerging Human Rights: A New Generation for the 1980s?”, Rutgers Law Review, Vol. 33, No. 2, pp. 435-52.
- Okere, B. Obinna, (1984),“The Protection of Human Rights in Africa and the African Charter on Human and Peoples' Rights: A Comparative Analysis with the European and American Systems”, Human Rights Quarterly, 6(2), 141-159.
- Rich, Roland. Y, (1982),“Right to Development as an Emerging Human Right”, Virginia Journal of International Law, 23, 287-328.
- Rivero, Jean, (1978),“Sur Le droit au développement”, UNESCO, UN Doc. 55- 78/Conf./630/Supp.2 (Translated to English in the Texas International Law Journal).
- Umozurike, U. Oji, (1983),“The African Charter on Human and Peoples' Rights”,The American Journal of International Law, 77(4), 902-912.
- Vasak, Karel, (1977), *A 30-Year Struggle: The Sustained Effort to Give Force of Law to the Universal Declaration of Human Rights*, UNESCO Courier, p. 29
- Vasak, Karel, (1979), “For the Third Generation of Human Rights: The Rights of Solidarity”, Inaugural Lecture to the Tenth Study Session of the International Institute of Human Rights, Strasbourg, 2-27 July.
- Vasak, Karel, (1990),“Les différentes catégories des droits de l'homme”, les dimensions universelles des droits de l'homme, 297-309.
- Wellman, Carl, (2000), “Solidarity, the Individual and Human Rights”, Human Rights Quarterly, Vol. 22, No. 3

- Weston, Burns. H, (1984), "Human Rights, Human Rights Quarterly", Vol. 6, 257-283

Books:

- Alston, Philip, & Steiner, Henry, (1996), *International Human Rights in Context: Law, Politics, Morals*, Clarendon Press.
- Bedjaoui, Mohammed, (1987), *Some Unorthodox Reflections on the Right to Development, International Law of Development: Comparative Perspectives*, Professional Books, Abingdon, pp. 87-116
- Bedjaoui, Mohammed, (1991), *International law: Achievements and Prospects*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Boyle, Alan. E., & Anderson, Michael. R., (1996), *Human Rights Approaches to Environmental Protection*, Clarendon Press, Oxford.
- Brownlie, Ian, (1989), *The Human Right to Development* (Vol. 1), Commonwealth Secretariat, London.
- Burgers, J. Herman, (1990), *The Function of Human Rights as Individual and Collective Rights, Human Rights in a Pluralist World: Individuals and Collectivities*, London: Meckler, 63-74.
- Cassese, Antonio, (1998), *Self-Determination of Peoples: A Legal Appraisal*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Chowdhury, Subrata Roy, & de Waart, Paul, (1992), *The Right to Development in International Law*, Martinus Nijhoff, London, 7-23.
- Craven, Matthew, (1995), *The International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights: a Perspective on its Development*, Clarendon Press, Oxford.
- Crawford, James. (Ed.), (1988), *The Rights of Peoples*, Clarendon Press, Oxford.
- Deters, Erik, (1992), *The Right to Development in International Law*, Martinus Nijhoff, London, 61-82.
- Donnelly, Jack, (1993), *Third Generation Rights in Peoples and Minorities in International Law*, Martinus Nijhoff, London, 119-150
- Donnelly, Jack, (2003), *Universal Human Rights in Theory and Practice*, Cornell University Press, Ithaca.
- Flinterman, Cees, (1990), *Three Generations of Human Rights*, in J. Berting et al, *Human Rights in a Pluralist World: Individuals and Collectives*, Westport, Meckler, 75-81.

- Harris, David. J, (1998), *Cases and Materials on International Law*, Sweet & Maxwell, 5th edition, London.
- Kiihnhardt, L, (1987), *Die Universalitat der Menschenrechten, Studie zur ideengeschichtlichen Bestimmung Eines Politischen Schliisselbegriffes*, München Olzog.
- Locke, John, (1988), *Locke: Two Treatises of Government Student Edition*, Cambridge University Press.
- Makinson, David,(1988), *Rights of Peoples: Point of View of a Logician*, pp. 69-92.
- Merrills, J. G, (1996), Environmental Protection and Human Rights: Conceptual aspects, *Human Rights Approaches to Environmental Protection*, 25-41.
- Rich, Roland, (1988), *Right to Development: A Right of Peoples, The Rights of Peoples*, Clarendon, Oxford, pp. 39-54
- Rosas, Allan, (1995), *So-called Rights of the Third Generation,in Economic, Social and Cultural Rights*, Martinus Nijhoff, Dordrecht, 247-255.
- Sabine, George. H, (1973), *A History of Political Theory, 4th ed*, Oxford and I.B.H. Publishing Co, New Delhi.
- Shue, Henry, (1996), *Basic Rights: Subsistence, Affluence, and US Foreign Policy*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey.
- Sieghart, Paul, (1985), *The Lawful Rights of Mankind: an Introduction to the International Legal Code of Human Rights*, Oxford: Oxford University Press.

Documents:

- A/RES/2158 (XXI), 25 November 1966, (PERMANENT SOVEREIGNTY OVER NATURAL RESOURCES).
- A/RES/41/128, UN Declaration on the Right to Development/ Adopted by the General Assembly, 4 December 1986).
- E/1991/23, p. 9, para. 14, Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 3 (Fifth Session. 1990).
- SNS-89/CONF.602/7, (Final Report and Recommendations of an International Meeting of Experts on the Further Study of the Concept of the Rights of People for UNESCO, 22 February 1990).